



# پدیده تکفیر

## در پرتو قرآن و حدیث

آیت الله شیخ جعفر سبحانی / حامد فقیهی

بدون تردید پدیده تکفیر در دوره معاصر، اگر چه امتداد تکفیر در دوره های گذشته است - پدیده ای که در قرن سوم و چهارم هجری با اقدامات برخی افراطی ها، به ویژه افراطی های حنبلی مذهب اوج گرفت - اما از اوایل قرن کنونی شدت بیشتری یافته و در ده ساله اخیر به اوج خود رسیده است. این پدیده، سایه شوم خود را بر روی کشورهای اسلامی گسترانید و به پدیده ای مطرح تبدیل گردید که نام آن همواره با کشتارهای هولناک همراه است. جوانان مجنون و شورشی به آن روی آورده اند و برخی مؤسسات و مدارس دینی، اذهان این جوانان را آکنده از تفکرات افراطی و سینه های آنان را ملامال از کینه و نفرت به دیگر مسلمانان، به ویژه نفرت از پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام کرده اند. در ادامه، دست این جوانان را برای کشتار جمعی و ذبح مردان و زنان و کودکان و کهنسالان در کشورهای عراق، یمن، پاکستان، سوریه، افغانستان و... باز گذاشته اند. متعصبان ساده انگار و سطحی نگر نیز که با سیاستمداران جهان، پیمانی شیطانی بسته و کرسی ها و جایگاه های بلند افتاء و ارشاد را کسب کرده اند، با صدور فتوای کورکورانه، جان، مال و آبروی مردم را مباح شمرده اند.<sup>۱</sup>

اگر چه پدیده تکفیر در قرون گذشته - در بسیاری از موارد - با عوامل داخلی ارتباط داشته و عامل سیاست در کنار دیگر عوامل، یکی از ارکان آن بوده است؛ اما در دوره معاصر، عامل

شماره ۸۵، پاییز ۱۳۹۲

میتاق

سیاست به عنوان یک رکن اصلی و بنیادین در این پدیده نقش آفرینی می‌کند. در این راستا سازمانهای بین‌المللی صهیونیستی و دستگاه‌های امنیتی کشورهای استکباری از خصومت‌ها و اختلافات مذهبی و همچنین آفاقی چون اتهام به کفر، بدعت و گمراهی، در طول تاریخ مسلمانان، نهایت سوء استفاده را کرده و از هر وسیله‌ای برای بزرگنمایی و دامن زدن به آن استفاده نموده‌اند. افزون بر این، اختلافات مسلمانان را با شیوه‌هایی تحریک‌کننده در ماهواره‌ها و وسایل ارتباط جمعی بازتاب داده‌اند.

همچنین این دستگاه‌های امنیتی برای رسیدن به اهداف مورد نظر خود، از انواع شیوه‌های فریبکارانه و تحریک‌کننده - در چارچوب برنامه‌ای همه‌جانبه - استفاده می‌کنند تا در میان مسلمانان تفرقه ایجاد کنند، آتش درگیری‌ها را شعله‌ور نمایند، مسلمانان را با یکدیگر مشغول و آنان را به جریان‌های متخاصم تبدیل کنند.

مهمترین اهداف این کشورها را می‌توان اینگونه برشمرد:

۱. سیاه‌نمایی چهره‌ی زیبای اسلام، که در دهه‌های اخیر، انگیزه و تمایل روشنفکران غربی را برای شناخت اصول و ارزش‌های والای اسلام و گرویدن به آن، افزایش داده است.

۲. گسترش هرج و مرج و ویرانی و از بین بردن انسجام اجتماعی در کشورهای اسلامی به منظور هموارسازی مسیر سلطه بر آن‌ها، چپاول ثروت‌ها و به دست گرفتن سرنوشت آن‌ها.

۳. تنگ کردن حلقه‌ی محاصره‌ی مقاومت اسلامی، به ویژه مقاومت شیعی و فرسودن توان آن، که در شکست رژیم اشغالگر و تروریست صهیونیستی در لبنان و فلسطین و همچنین شکست آمریکا در عراق، نقش بسزایی داشته است.

۴. ایجاد امنیت برای رژیم اشغالگر صهیونیستی، تلاش برای تبدیل آن به تنها قدرت نظامی منطقه با هدف تسلط این رژیم بر منطقه‌ی خاورمیانه، زمینه‌سازی برای تثبیت وجود این رژیم و گسترش آن، حرمت شکنی مقدسات مسلمانان و تحقق دیگر اهداف شوم این رژیم اشغالگر.

آنچه گفتیم و بسیاری از دلایل دیگر، ما را به تبیین اصول و مبانی فکری تکفیریان در پرتو قرآن و سنت واداشت، تا افکار عمومی جهان - به استثنای این تندروهای افراطی - بدانند که اسلام ناب از اندیشه و رفتار آن‌ها مبرا است و با آن فاصله‌ی بسیاری دارد.

اگر چه در جامعه‌ی اسلامی خاستگاه‌هایی برای فساد نیز وجود دارد، اما گروه‌های تکفیری، خود

فساد مجسم هستند؛ زیرا مانع شناخت اسلام حقیقی توسط مردم شده‌اند و از گرویدن آنان به اسلام و ایمان آوردن به اصول و مبانی آن، جلوگیری کرده‌اند. این خود بزرگترین فساد و تباهی است. هرچند در جامعه اسلامی منکرهای زیادی وجود دارد؛ اما جنایات‌های این گروه‌های تکفیری - که به کوچک و بزرگ رحم نمی‌کنند - تنها منکری است که باید با یاری خداوند سبحان، زمین از لوث وجود آن پاک شود. *والله من وراء القصد.*

## ۱. افراطی‌ها و تکفیر دانشمندان و علما در قرنهای گذشته

غلو، به معنای خروج از مرز اعتدال است. گاهی غلو خود را در قالب افراط و تندروی نشان می‌دهد که خداوند نیز در قرآن به آن اشاره دارد:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾<sup>۲</sup>

«گو ای اهل کتاب! در دین و آیین خود غلو نورزید و جز حق، چیزی نگوید!»

گاهی نیز این غلو، در تفریط نمود می‌یابد. تفریط، به معنای ندادن حق مردم و ظلم به آنان، به بهانه‌های پوچ و بیهوده است. در این گفتار نمونه‌هایی از این نوع تندروی و افراطی‌گری را بیان می‌کنیم تا عبرتی برای مردمانی باشد که هم‌عصر ما هستند و در زمان ما زندگی می‌کنند.

### ۱. محنة الطبری (۳۱۰ - ۲۲۴ ق.)

پیش از آنکه در باره محنة بن، محمد بن، جریر بن، یزید بن کثیر طبری سخن بگوییم، به معرفی جایگاه علمی او در خلال سخنان برخی از بزرگان می‌پردازیم:

\* خطیب بغدادی در باره وی می‌گوید: «یکی از پیشوایان و بزرگان علم بود که سخن او فصل الخطاب به شمار می‌رفت و به دلیل فضل و معرفت بسیار، نظرش مورد قبول و استناد بود. علمی را آموخته بود که در دوره وی هیچ کس در آن علوم تبحر نداشت. حافظ قرآن بود و از قرائت‌های مختلف آن شناخت داشت. معانی قرآن را می‌دانست و در احکام آن فقیه بود. احادیث را می‌شناخت و از طرق حدیث و نیز صحیح و سقیم و ناسخ و منسوخ آن آگاه بود. نظرات صحابه و تابعین را می‌دانست و به مناسبت‌های اجتماعی و اخبار آن‌ها واقف بود.»<sup>۳</sup>

\* ذهبی در باره وی آورده است: «از نظر علم و هوش و کثرت تألیفات، یکی از نوادر روزگار بود. کمتر کسی مانند او در جهان دیده شده است.» سپس می‌افزاید: «طرق حدیث غدیر خم را در پنج جلد جمع آوری کرده است که من یک سطر آن را دیدم و از کثرت و گستردگی روایات آن بهت زده شدم و برای من یقین حاصل شده که واقعه غدیر خم به وقوع پیوسته است.» وی در ادامه

می‌نویسد: «حنبلیان پیروان ابوبکر و ابن ابی داود بودند.<sup>۴</sup> بر او شوریدند و او را آزرده و خانه نشین کردند. از هوای نفس به خدا پناه می‌بریم.»<sup>۵</sup>  
 ابن جریر شبانه و در خانه خود دفن شد؛ زیرا مردم - بر اساس گفته ابن مسکویه - گرد آمدند و مانع دفن او در روز شدند. آن‌ها به وی دو اتهام وارد می‌کردند:

۱. رافضی بودن.

۲. ملحد بودن.

\* علی بن عیسی<sup>۶</sup> می‌نویسد: «به خدا سوگند، اگر از این مردم معنای رفض و الحاد را بررسی، آن را نمی‌دانند و نمی‌فهمند.»<sup>۷</sup>

\* ابن اثیر دلیل دفن شبانه در خانه‌اش را اینگونه شرح می‌دهد: «برخی از حنبلی‌ها در برابر او مقاومت می‌کردند و به او دشنام می‌دادند. برخی نیز به پیروی از آن‌ها این کار را تکرار می‌کردند. اما دلیل دشمنی حنبلی‌ها این بود که طبری کتابی منحصر به فرد را تألیف کرده و در آن اختلاف فقها را آورده بود؛ اما در این کتاب نام احمد بن حنبل را ذکر نکرده بود. در این باره از او سؤال کرده بودند، او نیز گفته بود: احمد بن حنبل فقیه نبوده، بلکه تنها راوی حدیث بوده است. به همین دلیل حنبلی‌ها با وی دشمن بودند. تعداد آنان در بغداد بی‌شمار بود، در نتیجه بر ضد وی شوریدند و آنچه که نباید، در باره‌اش گفتند!»

حَسَدُوا الْفَتَىٰ إِذْ لَمْ يَبَأَلُوا سَعِيَهُ      فَالْتَأَسُّ أَعْدَاءُ لَهُ وَخُصُومُ

«مردم به این جوانمرد حسادت ورزیدند؛ زیرا به هدف خود نرسیدند. در نتیجه با او دشمن بودند و با او خصومت داشتند.»

كَضْرَائِرِ الْحَسَنَاءِ قُلْنَ لَوْ جِهَهَا      حَسَدًا وَبَغِيًّا إِنَّهُ لَكَدَمِيمٌ<sup>۸</sup>

«مانند هوهای حسود، زن زیبا چهره‌ای که از روی حسادت و دشمنی، چهره او را به زشتی توصیف می‌کنند.»

### ب. ویران کردن مسجد «برائا»

ابو صالح بن احمد بن عیسی السلیلی در کتاب خود «الفتن»، پس از ذکر فضیلت و برتری مسجد «برائا» در بغداد - که شیعیان به آنجا می‌رفتند - می‌گوید: «در سال ۳۱۲ مسجد برائا را دیدم که حنبلی‌ها آن را ویران و قبرهایی در آن حفر کرده بودند. حنبلی‌ها برای اینکه مسجد را تعطیل و آن را به مقبره تبدیل کنند، مرده‌هایی را که برایشان قبرهایی حفر شده بود آوردند و با اصرار به بازماندگان، آن‌ها را در این مسجد دفن کردند. در مسجد برائا نخلی وجود داشت که قطع شد و تنه آن به آتش

کشیده شد.<sup>۹</sup>

### ت. تندروی و افراطی گری در تفسیر صفات خبریه

ابن کثیر در باره حوادث سال (۳۲۳ ق.) و فتنه افراطیان حنبلی در بغداد می نویسد: «حنبلی ها، مردانی را که با زنان و کودکان راه می رفتند، بازداشت می کردند و به مأموران امنیتی تحویل می دادند. آن ها شهادت می دادند که این افراد فاحشه هستند! بدین ترتیب بغداد را به آشوب کشیدند.» وی ادامه می دهد: «فتنه گری و شرارت آنان افزایش یافت و حتی از نابینایان کمک گرفتند. هنگامی که یک شافعی مذهب از نزد آنان عبور می کرد، نابینایان را علیه او تحریک می کردند و آنان نیز با عصای خود تا سرحد مرگ وی را می زدند. در نتیجه این رفتار حنبلی ها، راضی برای آنان نامه ای نوشت و از رفتار ایشان عیب جویی و به دلیل اعتقاد به تشبیه<sup>۱۰</sup>... آنان را تویخ کرد.» برخی از عبارات این نامه چنین است: «گاهی تصور می کنید که ظاهر و تصویر صورت کره و زشت شما مانند خداوند است و شکل و هیکل رذل شما مانند پروردگار عالمیان است. برای او دست، انگشت، پا، نعلین طلاکوب و موی ژولیده تصور می کنید. معتقد هستید وی به آسمان صعود و به زمین نزول می کند. خداوند متعال از آنچه که ظالمان و منکران می گویند منزه و مبرا است، اما از سوی دیگر شما از امامان برگزیده عیب جویی می کنید و تهمت کفر و گمراهی به شیعیان می زنید. مسلمانان را با بدعت های آشکار و مذاهب دروغین - که در قرآن نیز از آن یاد نشده است - به دین فرا می خوانید، زیارت قبور امامان را انکار می کنید و به زائران ایشان بی احترامی می نمایید؛ اما با این وجود خود به زیارت قبر یک مرد عادی می روید که هیچ شرافتی ندارد و هیچ نسبت نسبی و سببی نیز با پیامبر ﷺ ندارد؛ حتی دیگران را به زیارت او تشویق می کنید، معجزات انبیا و کرامات اولیا را برای آنان ادعا می کنید. خداوند، شیطان و فریب خوردگان وی را که این کارهای منکر و ناپسند را برای شما نیکو جلوه دادند، لعنت کند.»<sup>۱۱</sup>

### ث. فتنه بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم»

ابن اثیر می گوید: در این سال؛ یعنی (۴۴۷ ق.) موضوع بلند یا آرام گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» دلیلی شد برای فتنه میان فقهای شافعی و حنبلی. حنبلیان که بلند گفتن بسم الله... را انکار می کردند، مانع تکرار شهادتین در اذان و قنوت در نماز صبح شدند. حنبلیان به مسجدی در باب الشعیر آمدند و امام آن مسجد را از بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم منع کردند. امام گفت: آن را از قرآن محو کنید تا من نیز آن را نخوانم.»<sup>۱۲</sup>

### ج. به آتش کشیدن مسجد شافعی ها

اختلاف حنبلی ها با شافعی ها - بر اساس نظر خودشان - تنها در فروع دین بود؛ زیرا ائمه دو فرقه با هم در فروع دین اختلاف داشتند نه در اصولی که لازمه ایمان است. با این وجود، گاهی حنبلی ها مساجد شافعی ها را از سر تعصب به آتش می کشیدند.

ابن جنید به این نکته اشاره کرده، می نویسد: «وزیر خوارزم شاه برای شافعی ها در مرو مسجدی ساخت که در نزدیکی مسجد حنفیه واقع شده بود. شیخ الاسلام در مرو که پای حنبلی ها را به این شهر گشوده بود، تعصبی شد و عده ای از اوباش را گرد آورد و آن مسجد را آتش زد. خوارزم شاه نامه ای به شیخ الاسلام نوشت و او را به همراه تعدادی از همدستانش احضار کرد و غرامت زیادی بابت این کار از آن ها گرفت.»<sup>۱۳</sup>

### ح. تشکیک در شیخ اشاعره

علی بن اسماعیل، معروف به ابو الحسن اشعری در ابتدا معتزلی بود و سپس دست کشیدن از این مذهب را اعلام کرد و به مذهب امام احمد بن حنبل گروید. با این وجود میبینیم که حنبلی ها وی و پیروانش را که تعداد زیادی از آن ها سنی بودند، اهل سنت نمی دانستند. تاریخ شاهد درگیری های زیادی بین حنبلی ها و اشاعره است. این درگیری ها کار را به جایی رساند که رئیس وقت اشاعره مجبور به ارسال استفتایی در باره جایگاه امام اشعری به علما و دانشمندان بزرگ آن عصر شد، هر یک از آنان نیز در باره جایگاه علمی و سیره عملی وی نکاتی نوشتند. اما با این وجود میبینیم که آتش فتنه فروکش نکرده و هر از چندگاهی شعله ور می شد، حتی سبکی در کتاب خود، فصلی را به تبیین فتنه ای اختصاص داد که در نیشابور رخ داده بود و منجر به خروج دانشمندان و علمای بزرگ از این منطقه شد. این فتنه در دوره سلطه طغرل بک سلجوقی و وزیر او ابو نصر منصور بن محمد کندری به وقوع پیوست. سبکی این فتنه را اینگونه توصیف می کند:

«این فتنه، فتنه ای بود که شراره های آن عالمگیر شد و خسارت های جبران ناپذیری در پی داشت. خراسان، شام، حجاز و عراق را در نوردید و مصیبت های سنگین و بلاهای خانمان سوزی برجای گذاشت. خطیبان و نادان ها به اهل سنت دشنام دادند و ناسزا گفتند و این کار به علنی شدن لعن اهل سنت در مساجد و توهین به آنان بر سر منبرها انجامید. بدین ترتیب ابو الحسن اشعری نیز مانند علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) - که در زمان بنی امیه با تکیه زدن ناصبی ها بر کرسی منصب های دولتی و تسلط یافتن آن سفیهان بر مساجد و ... ایشان را لعن می کردند - در همه جا لعن

می شد.»<sup>۱۴</sup>

### خ. مرگ بوری، مسمومیت با شیرینی!

جزری در بارهٔ حوادث سال ۵۶۷ ق. اینگونه می نویسد:

«در این سال یکی از فقهای شافعی به نام بوری وفات یافت. او فقه را نزد محمد بن یحیی آموخت و به بغداد آمد و به وعظ و خطابه پرداخت. او حنبلی ها را نکوهش می کرد و پیروان زیادی داشت. بوری و گروهی از یارانش به مرض اسهال مبتلا شدند و مردند. در این باره گفته شده: حنبلی ها به او شیرینی هدیه کردند و در نتیجه او و هر که از آن شیرینی تناول کرده، مرده است.»<sup>۱۵</sup>

### ج. کشتار اشاعره در مدرسه نظامیه

ابو نصر بن ابو القاسم قشیری<sup>۱۶</sup> امام مذهب اشعری بود، هنگامی که در سفر حج وارد بغداد شد، در مدرسه نظامیه نشست و مردم را موعظه کرد... و از آنجا که بر اساس مذهب اشعری سخن گفت و از آن حمایت کرد، بین او و حنبلی ها فتنه هایی در گرفت. پیروان و فداییان وی زیاد شدند. حنبلی هایی که دشمن او بودند به سمت مدرسه نظامیه حرکت کردند و گروهی را به قتل رساندند. تعدادی از پیروان پر و پا قرص قشیری، شیخ ابو اسحاق، شیخ الشیوخ و دیگر اعیان و اشراف بودند. بین این دو مذهب حوادث بزرگی رخ داد.<sup>۱۷</sup>

اختلاف امام اشعری و پیروان او با حنبلی ها در توحید خداوند سبحان و یا رسالت پیامبر ما، محمد مصطفی ﷺ نبود. حتی این اختلاف در بارهٔ معاویه نیز نبود، بلکه بر سر تنزیه و تشبیه بود. آیا این اختلاف، دلیل موجهی برای خونریزی به شمار می رود؟!

آنچه گفتیم بخش کوچکی بود از عملکرد افراطی ها و تندروها و نیز ظلم و ستمی که در طول چند قرن بدون هیچ دلیل و برهانی به مردان عرصهٔ علم و اصلاح روا داشتند. ما به همین اندک بسنده می کنیم و به رفتار مجرمانهٔ آنان در قرون وسطی نمی پردازیم.

آنچه که جهل این متعصبان به معیارهای ایمان و کفر را بیش از هر چیزی آشکار می کند، تکفیر و قتل اشاعره به بهانه هایی است که کوچکترین ارتباطی با ایمان و کفر ندارند؛ بلکه موضوعاتی کلامی هستند مانند صفات خبری؛ یعنی چشم، دست و صفت استواء برای خداوند سبحان. همانطور که در سخنان راضی عباسی توضیح داده شد، حنبلی ها معتقدند که خداوند معنای لغوی و ظاهری این صفات را دارد. اما اشعری های اهل تنزیه، این صفات را به گونه ای تبیین می کنند که موجب تشبیه و تجسیم نشود. پیش تر گفتیم که آنان امام جماعت مسجد را به دلیل این که «بسم الله...» را بلند

تلفظ کرده بود، آزار دادند. تلفظ کردن بلند «بسم الله» یا قنوت در نماز صبح - دو بهانه‌ای که با آن امام مسجد را آزار می‌دادند - حکم‌هایی فرعی هستند که باید در باره آن‌ها اجتهاد شود. کسی که اجتهادی صحیح داشته باشد دو اجر دارد و کسی که اجتهادش اشتباه باشد یک اجر خواهد داشت. امام مسجد نیز از یکی از این دو حال خارج نیست.

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾<sup>۱۸</sup>

« بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا کم (و نابود) شده؛ با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند!»

## ۲. محکومیت تکفیر اهل قبله از زبان پیامبر ﷺ

ایمان و کفر در قرآن و احادیث، معیارهایی کاملاً آشکار دارند. اختیار این معیارها به هیچ کس واگذار نشده تا هر که را می‌خواهد تکفیر کند و هر که را می‌خواهد مؤمن بداند؛ بلکه ایمان و کفر هر کس پیرو رعایت معیارهایی است که در قرآن و احادیث ذکر شده و کتاب‌های دانشمندان و مفسران و علمای عقاید مملو از آن‌ها است. مایه تأسف است که مدعیان علم و اجتهاد بخش زیادی از مسلمانان را بدون هیچ دلیل و برهانی و تنها برای پیروی از هوای نفس، تکفیر می‌کنند.

اما کلام رسول الله ﷺ در باره آیه ذیل، همه تکفیر کنندگان اهل توحید را محکوم می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبَيَّنُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾<sup>۱۹</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید! و به خاطر اینکه سرمایه‌نایب‌دار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید: «مسلمان نیستی» زیرا غنیمت‌های فراوانی (برای شما) نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید؛ و خداوند بر شما منت نهاد (و هدایت شدید). پس، (بشکرانه این نعمت بزرگ)، تحقیق کنید! خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

\*بخاری از اسامة بن زید نقل می‌کند که: پیامبر خدا ﷺ ما را به سوی طایفه حُرَقه



از قبیله جُهینه) فرستاد. ما صبحدم به آنان رسیدیم و به آنان حمله کرده و پیروز شدیم. من و یکی از انصار به یکی از آنان برخورد کردیم، هنگامی که بالای سر وی رسیدیم عبارت لا إله الا الله را به زبان آورد، به همین دلیل مرد انصاری از کشتن او صرف نظر کرد اما من با نیزه به او زخم زدم تا کشته شد. هنگامی که بازگشتیم، خبر این ماجرا به پیامبر ﷺ رسید. ایشان فرمودند: «ای اسامه! بعد از این که لا إله الا الله گفت، او را کشتی؟!». گفتیم: او التماس می کرد و همچنان به این کار ادامه داد تا زمانی که آرزو کردم ای کاش مسلمان نشده بودم.<sup>۲۰</sup>

\* «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: بَعَثَ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ - بِدَهَبِيَّةٍ فِي أَدِيمٍ مَقْرُوظٍ<sup>۲۱</sup> لَمْ تُحْصَلْ<sup>۲۲</sup> فَفَقَسَمَهَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ - بَيْنَ أَرْبَعَةٍ بَيْنَ زَيْدِ الْخَيْلِ وَالْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ وَعُيَيْنَةَ بْنِ حِصْنٍ وَعَلْقَمَةَ بِنِ عُلَانَةَ أَوْ عَامِرِ بْنِ الطُّفَيْلِ. شَكَ عُمَارَةُ فَوَجَدَ مِنْ ذَلِكَ بَعْضَ أَصْحَابِهِ وَالْأَنْصَارَ وَغَيْرُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ - أَلَا تَأْتُمُونِي وَأَنَا أَمِينٌ مَنْ فِي السَّيِّئِ يَأْتِينِي خَبْرٌ مِنَ السَّيِّئِ صَبَاحًا وَمَسَاءً ثُمَّ أَنَاهُ رَجُلٌ غَائِرٌ الْعَيْنَيْنِ مُشْرِفٌ الْوَجْنَتَيْنِ نَاشِزُ الْجِهَةِ كَثُ اللَّحِيَةِ مُشَمَّرُ الْإِزَارِ مَحْلُوقُ الرَّأْسِ فَقَالَ اتَّقِ اللَّهَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ: وَيْحَكَ أَ لَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ أَنَا ثُمَّ أَدْبَرَ فَقَالَ خَالِدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أَضْرِبُ عَنْقَهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ - فَلَعَلَّهُ يَكُونُ يُصَلِّي فَقَالَ إِنَّهُ رَبُّ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ - إِي لَمْ أُوْمَرْ أَنْ أُنْقَبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشُقُّ بُطُونَهُمْ»<sup>۲۳</sup>.

«ابو یعلیٰ موصلی و دیگران از ابو سعید خدری نقل می کنند که چنین گفت: علی بن ابی طالب از یمن، یک قطعه طلای ناخالص را در چرمی دباغی شده برای پیامبر خدا ﷺ فرستاد. حضرت آن را میان چهار نفر؛ یعنی زید الخیل، اقرع بن حابس، عیسه بن بدر و علقمه بن علائه تقسیم کرد. برخی از مهاجران و انصار گفتند: استحقاق ما نسبت به این طلا از آن ها بیشتر است. این خبر به پیامبر ﷺ رسید. این سخن بر ایشان سخت آمده فرمودند: آیا شما مرا امین نمی دانید، در حالی که من امین اهل آسمانم و صبح و شب، اخبار آسمان به من می رسد؟ آنگاه، مردی که چشم هایش گودرفته بود و گونه ها و پیشانی بر آمده ای داشت و ریشش پر پشت و سرش تراشیده و ازارش بالا زده بود، برخاست و گفت: ای فرستاده خدا، از خدا بترس. آن حضرت فرمودند: ای بر تو!

آیا من مستحق‌ترین فرد روی زمین نیستم که از خدا بترسم؟ راوی می‌گوید: سپس آن مرد پشت کرد و رفت. خالد بن ولید گفت: ای فرستادهٔ خدا، آیا گردنش را زنم؟ فرمود: «خیر، شاید او نماز می‌خواند.» خالد گفت: بسیاری نماز گزارانی که به زبان چیزی می‌گویند که در دلشان نیست. رسول الله فرمود: من دستور ندارم که دل و درون مردم را بشکافم».

\* ابو داود از ابن عمر روایت می‌کند که وی گفت: رسول الله ﷺ فرمودند: «اگر مسلمانی مسلمان دیگری را تکفیر کرد و آن دیگری کافر بود [که هیچ] و اگر او در واقع کافر نبود، خود تکفیر کننده کافر است.»<sup>۲۴</sup>

\* مسلم از ابن عمر نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: «هر گاه شخصی برادرش را تکفیر کرد، اتهام کفر به یکی از آن دو بر می‌گردد؛ یعنی اگر طرف مقابل کافر نباشد، اتهام به خودش بر می‌گردد.»<sup>۲۵</sup>

\* ترمذی در کتاب سنن خود از ثابت بن ضحاک نقل می‌کند: پیامبر ﷺ فرمودند: «بنده‌ای که نتواند نذری را ادا کند، نذری به گردن او نیست [یعنی بنده نباید از مالی که در تملک او نیست نذر کند]، کسی که مؤمنی را نفرین و لعن کند، مانند قاتل او است. هر کس مؤمنی را به کفر متهم کند گویی او را کشته است...»<sup>۲۶</sup>

\* \* \*

در پرتو احادیث فراوان و سخنان گهربار و نورانی از پیامبر خدا ﷺ می‌توان فهمید که تکفیر مسلمانان موضوعی ساده و پیش پا افتاده نیست؛ بلکه از گناهان کبیره به شمار می‌رود. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۲۷</sup>

«و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب عظیمی دارند.»

بار دیگر باید تأکید کنیم که مسلمانان، چند قرن است، همواره هدف استعمارگران و طرح‌های تفرقه‌انگیز آنان بوده‌اند؛ طرح‌هایی که با هدف ایجاد تفرقه و اختلاف میان مسلمانان و پراکنده کردن آنان در قالب فرقه‌های متخاصم و در حال جنگ با یکدیگر به اجرا گذاشته شده‌اند تا مسلمانان امت یکپارچه و متحد نباشند. استعمارگران، کشورهای اسلامی را طعمه‌ای لذیذ و آماده برای خود می‌خواهند تا بتوانند ثروت‌های خدادادی آنان را چپاول کنند و فرهنگ اسلامی و آموزه‌های متعالی آن را با ابزارهای گوناگون از بین ببرند. گاهی می‌بینیم این کشورها برای دستیابی به اهداف خود، به آتش

از نگاهی دیگر

فته‌ها در مسائل فقهی دامن می‌زنند که هیچ ارتباطی با عقاید ندارد. مسلمانان نیز تحت تأثیر این فتنه‌انگیزی‌ها یکدیگر را به کفر متهم می‌کنند، غافل از آن که مسائل فقهی همواره عرصه‌ای برای اختلاف و مناقشه میان فقیهان بوده است.

### ۳. محکوم کردن تکفیر توسط دانشمندان مسلمان

#### تکفیر اهل قبله

از آنجا که پیامبر ﷺ اسوه و الگوی همه مسلمانان و به شکلی ویژه، الگوی دانشمندان بصیر، بیدار و مخلص است؛ این دانشمندان نیز - با اقتدا به ایشان - اقدام به دعوت همه مسلمانان به اتحاد و همبستگی زیر لوای اسلام و ایمان کردند. تنها افرادی از این دعوت مستثنا هستند که یکی از اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد یا لوازم هر یک از این سه اصل را انکار کنند. اکنون نمونه‌هایی از سخنان این دانشمندان را برای شما نقل می‌کنیم:

#### ۱. سخن شیخ جلیل القدر و برجسته فضل بن شاذان ازدی<sup>۲۸</sup>

اگر همه گنجینه‌های طلا و نقره زمین را در اختیار کسانی که شما اصطلاحاً به آنان رافضه می‌گویید، قرار دهید تا کشتن یک مسلمان یا گرفتن مال او را حلال بدانند، به هیچ وجه این کار را نخواهند کرد. مگر به دستور امامی همچون علی بن ابی طالب رضی الله عنه که به همه امور آگاه است و او امام هدایت شده‌ای است که به روایت خود شما بین مردم به عدل حکم می‌کند.<sup>۲۹</sup>

#### ۲. سخن امام ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری

احمد بن زاهر سرخسی اشعری می‌گوید: هنگامی که ابو الحسن اشعری در خانه من در بغداد در حال احتضار بود، دستور داد همه یاران وی گرد آیند. هنگامی که همه جمع شدند، گفت: شهادت دهید که من هیچ یک از اهل قبله را برای هیچ یک از گناهانشان تکفیر نکردم؛ زیرا میدیدم که همه آنان معبودی یکتا را پرستش می‌کنند و همه آنان مسلمان هستند.<sup>۳۰</sup>

#### ۳. سخن ابن حزم در باره کسانی که تکفیر می‌شوند و آنان که تکفیر نمی‌شوند

ابن حزم ظاهری می‌گوید: «گروهی معتقدند که نمی‌توان هیچ مسلمانی را به خاطر یک اعتقاد و یا فتوا متهم به تکفیر و تفسیق نمود. هر که در موضوعی از این قبیل اجتهاد کرد و به آنچه که به اعتقاد او حق است حکم کرد و عمل نمود؛ به هر حال مأجور خواهد بود. اگر اجتهاد وی صحیح باشد دو

اجر خواهد داشت و اگر اجتهادش اشتباه باشد، یک اجر خواهد برد. این عقیده بزرگانی چون ابن ابی لیلی، ابو حنیفه، شافعی، سفیان ثوری و داود بن علی نیز هست. افزون بر این، همه صحابه‌ای که ما می‌شناسیم نیز بر همین باور هستند و مخالف این نظر را تا کنون ندیده‌ایم.<sup>۳۱</sup>

#### ۴. سخن قاضی ایجی

همه متکلمان و فقها بر این باورند که نمی‌توان اهل قبله را به کفر متهم کرد. استدلال آنان برای این باور بدین شرح است: پیامبر ﷺ، صحابه و تابعین در مورد اعتقاد مسلمانان به اموری که اهل قبله در آن اختلاف دارند؛ مانند علم خداوند، تدبیر خداوند برای افعال بندگان یا مجرد خدا از صفات و جهات و... جستجو و موشکافی نکرده‌اند. بر این اساس اشتباه در این امور، در اسلام نکوهیده نیست.<sup>۳۲</sup>

#### ۵. سخن تقی الدین سبکی

شیخ الاسلام تقی الدین سبکی می‌نویسد: «متهم کردن مؤمنان به کفر، بسیار سخت و دشوار است. حتی تکفیر کردن فرقه‌های مختلف مسلمانان و بدعت گزاران که عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» را به زبان آورده‌اند نیز بسیار دشوار است. به طور کلی متهم کردن دیگران به کفر امری هولناک، بزرگ و خطرناک است.»<sup>۳۳</sup>

#### ۶. سخن تفتازانی

تفتازانی می‌گوید: «اهل قبله‌ای که با حق مخالفت می‌کنند، تا زمانی که یکی از ضروریات دین مانند، خلقت جهان هستی توسط خدا، حشر مردگان در روز قیامت و... را انکار نکنند، کافر نیستند. او برای این سخن خود چنین استدلال می‌کند: پیامبر ﷺ و صحابه و تابعین پس از ایشان به تفتیش عقاید نپرداختند؛ اما همواره مسیر حق و حقیقت را نشان دادند.»<sup>۳۴</sup>

\* \* \*

آنچه گفتیم قطره‌ای از دریای بیکران سخنان علمای اسلام بود؛ عالمانی که قلبشان به شوق وحدت مسلمانان و محکومیت هر نوع تلاش برای تفرقه افکنی و نابودی آنان می‌تپد. اکنون به سخن برخی از معاصران در این باره اشاره می‌کنیم:

هنگامی که شیخ عبد الله بن عبد الرحمان الجبرین فتوای تکفیر پیروان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام را صادر

کرد و آنان را مهدور الدم شمرد و تهمت‌های ناروا و شبهات مختلفی را به آنان وارد ساخت، گروهی از علمای اهل سنت در جای جای جهان اسلام این فتوای نادر و مخالف قرآن و سنت پیامبر ﷺ را محکوم کردند. فتوایی که پیوند امت اسلامی را می‌گسست و میان مسلمانان تفرقه ایجاد می‌کرد. اکنون سخن تنی چند از این علما را که در قالب نامه‌هایی به دبیر کل مجمع جهانی اهل بیت (علیهم‌السلام)، علامه حاج شیخ محمد علی تسخیری ارسال شده، ذکر می‌کنیم:

#### ۱. سخن دکتر سامی حمّود (مدیر کل مرکز پژوهش‌ها و مشاوره‌های جهان اسلام،<sup>۲۵</sup> عمان - اردن):

«برای صدور چنین فتوایی از کسی که ادعای علم به دین می‌کند، بسیار متأسفم. این فتوا مخالف دستور صریح خداوند به مسلمانان برای وحدت و چنگ زدن به ریسمان محکم الهی است. گویا ایشان این سخن خداوند متعال ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾<sup>۲۶</sup> را نخوانده است.»

#### ۲. سخن عبدالله بن عبد الرحمان البسام «رییس نخستین اداره حقوقی شورای نگهبان در

منطقه غرب، وزارت دادگستری عربستان سعودی»:

وی در خطاب به شیخ تسخیری می‌گوید: «آنچه شما به آن اشاره کردید، عین حقیقت و واقعیت است. ما از خداوند می‌خواهیم که آن را محقق سازد تا از این طریق وحدت کلمه و اتحاد مسلمانان تحقق یابد و اسلام در برابر دشمنان با قدرت ظاهر شود.»  
وی در ادامه می‌افزاید: «ما در دوره‌ای به سر می‌بریم که تعصب در آن جای ندارد. از این رو، باید گرداگرد دین خدا با هم متحد باشیم و برای اعتلای کلمه الله و نشر دین اسلام با هم همکاری کنیم و بشریت گمراه را از پرتگاه نادانی به دین پروردگار نجات دهیم.»

#### ۳. سخن محمد کمال آدم (عضو شورای علمای اتیوپی):

«بی تردید این فتوا از نظر عموم مسلمانان و به ویژه علمای مخلص محکوم است. صدور چنین فتواهای باطلی، تنها خدمت به مستکبران جهان است و تلاشی است برای تفرقه افکنی میان مسلمانان در مواجهه با نیروهای شر و باطل.»

#### ۴. سخن محمد عبده یمانی «رییس انجمن خیریه «إقرأ» در جده»:

«از مهم‌ترین ضرورت‌ها، اتحاد و همبستگی امت اسلامی در برابر دشمنانی است که همواره در حال طراحی توطئه برای آن هستند و هیچ انسان عاقلی با این موضوع

مخالفت نمی‌کند. امت اسلامی باید اختلافات اجتهادی خود را، که هیچ ارتباطی به توحید و اصول ایمان ندارند، فراموش کند و در پاسخ به دستور خداوند متعال که میفرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۳۷</sup> دست یکدیگر را به نشانه اتحاد بفشارند.»

#### ۵. سخن احمد جمال «کارشناس مجمع فقه اسلامی - مکه مکرمه - الزاهر» :

«از صدور بی دلیل برخی فتواها بر ضد شیعه بسیار متأسف شدم. به نظر من در برخورد با این موضوع به دو شیوه می‌توان عمل کرد؛ هم می‌توان صبر نمود و سکوت اختیار کرد و موضوع را نادیده گرفت و هم می‌توان با استدلال و برهان پاسخی به آن داد که بطلان ادعای وی را ثابت کند.»

#### ۶. سخن محمود علی السرطاوی (دانشکده ادیان - دانشگاه اردن):

«مفتی این فتوا در ادعای خود به هیچ سند شرعی و قانونی از قرآن کریم، احادیث نبوی و سخنان و سیره عملی گذشتگان استناد نکرده است. تنها دلیل او برای صدور چنین فتوایی، هوای نفس بوده است. لا حول ولا قوه الا بالله. واقعاً جای تعجب دارد! آیا این شخص قربانی یهود و نصاری و ازدواج با آن‌ها را حلال می‌داند؟ اما قربانی برادران شیعه ما را که به پروردگاری خدا، رسالت و پیامبری محمد مصطفی ﷺ، قرآن کریم به عنوان کتاب نازل شده از سوی خدا به قلب محمد ﷺ خیر الانبیاء، به روز جزا و خیر و شر و قضا و قدر ایمان و اعتقاد دارند را حرام می‌شمارد؟!»

#### ۷. سخن دکتر محمد علی محبوب «وزیر وقت اوقاف مصر و رییس شورای عالی امور اسلامی»:

«نامه شما را برای اظهار نظر در باره صدور فتوای کشتار جمعی پیروان مکتب اهل بیت ﷺ دریافت کردم.»

سپس در ادامه می‌گوید:

«همانگونه که می‌دانید ما در مصر از چنین نظرات متحجرانه و تندروی در صدور حکم و فتوا رنج می‌بریم. جامعه اسلامی ما تنها زمانی از بند این تندروی‌ها رهایی می‌یابد که میانه روی و اعتدال اسلامی در متن جامعه مستقر شود و همه به آن اجازه بروز و ظهور دهند.»

## ۸. سخن دکتر طه جابر العلوانی «استاد فقه و اصول دانشگاه اسلامی محمد بن سعود ریاض»:

«ما در دوره‌ای به سر می‌بریم که کشورهای زیادی علیه مسلمانان متحد شده‌اند و مانند گفتار منتظر پاره پاره کردن جسد کشورهای اسلامی هستند. ما باید این سخن خداوند متعال را که می‌فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۲۸</sup> همواره آویزه گوش خود کنیم و این میراثی که داعیه دار تفرقه مسلمانان و منادی جدایی امت اسلامی است، کنار بگذاریم.»

وی در ادامه می‌افزاید:

«آنچه که ما از عقاید شیعه می‌شناسیم و ائمه و علمای معتبر و مشهور آنان تصریح می‌کنند و در تألیفات ایشان نمود و بروز دارد، این است که به پروردگاری خدا، رسالت و نبوت محمد مصطفی ﷺ، ملائکه، کتب آسمانی، پیامبران و روز قیامت ایمان دارند. ایشان اعتقاد دارند که امامت پس از رسول خدا منصبی دینی است و امامان منتصب شده از اهل بیت پیامبر خدا ﷺ امامان حق هستند. شیعیان این ائمه را دوست دارند و به آنان عشق می‌ورزند اما هرگز به الوهیت یا نبوت امام علی علیه السلام اعتقاد نداشته‌اند.»

## ۹. سخن شیخ احمد حمد الخلیلی (مفتی اعظم کشور عمان):

«از صدور چنین فتوای احمقانه‌ای که مذهب مهمی از مذاهب اسلامی را تکفیر می‌کند و به کشتار آنان فرا می‌خواند، مطلع شدم. این فتوا بیشترین تأثیر را در تضعیف امت اسلامی دارد. صدور چنین فتوایی، نشانگر سطحی نگری، کوتاه فکری و عدم تخلق به اخلاق اسلامی از سوی صادر کنندگان آن است. این افراد داعیه داران تفرقه و جدایی هستند نه منادیان وحدت و همبستگی. آنان - دانسته یا ندانسته - تنها ابزاری در دست دشمنان اسلام هستند که برای تفرقه افکنی و جدایی میان امت اسلامی و برای نگاه داشتن مسلمانان در خوابی عمیق با هدف عدم فهم اسلام و عمل به مغز آن استفاده می‌کنند.»

## ۱۰. سخن شیخ عبد الحمید السائح (رییس مجلس فلسطین):

«اگر غذای اهل کتاب - با استناد به نص قرآن - برای ما حلال است و شامل قربانی آنان نیز می‌شود، چگونه می‌توان قربانی کسانی را حرام دانست که به مسلمانی

مشهور و شناخته شده هستند و ما از عقاید آنان آگاه نیستیم؟! افزون بر این، خود آنان نیز بر اعتقاد به این تهمت‌ها و تکفیرها تصریح و اعتراف نکرده‌اند! در اسلام اصل بر بی‌گناهی است و به همین دلیل، بر اساس چنین نظرات نامطمئن و غیر قطعی، نمی‌توان حکم کرد که: خوردن قربانی گروهی از مسلمانان جایز نیست.»<sup>۳۹</sup>

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾.<sup>۴۰</sup>

#### ۴. دلایل پیدایش پدیده تکفیر

یکی از دلایل پیدایش تکفیر، جهل تکفیر کننده نسبت به مذهب کسی است که تکفیر می‌شود. همین جهل، مسلمانان را با بلاای مختلفی در طول تاریخ، مواجه ساخته است. اکنون برای آگاهی مخاطبان، به ذکر نمونه‌هایی از این گناه نابخشودنی می‌پردازیم:

##### ۱. تهمت ناروای خیانت جبرئیل امین:

آنان تصور می‌کنند که شیعه معتقد است: نبوت از آن علی (علیه السلام) بوده اما جبرئیل در امانت خود خیانت کرده و نبوت را به محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) داده است. قصیمی<sup>۴۱</sup> کتابی به نام «الصراع بین الإسلام والوثنية»<sup>۴۲</sup> تألیف کرده و منظور او از واژه «الوثنية» شیعه اثنی عشری است. وی شیعه را در این کتاب و در قالب چند بیت شعر، اینگونه معرفی می‌کند:

و يحمل قلبهم بغضاً شنيعاً لخير الخلق ليس له دفاع

«شیعیان در قلب خود نفرتی شدید از بهترین خلق خدا دارند که جای هیچ دفاعی ندارد.»

يقولون: الأمين جبا سوحی و خان و ما لهم عن ذا ارتداع

«آنان معتقدند که جبرئیل امین در وحی خیانت کرده و از این عقیده دست نمیکشند.»

فهل في الأرض كفر بعد هذا؟ وحرثهم لمن يهوى متاع

«آیا در هستی کفری بالاتر از این وجود دارد؟! خریدار متاع آن‌ها تنها اهل هوی و هوس.»

فما للقوم دينٌ أو حياءٌ وحسبهم من الحزبي «الصراع»<sup>۴۳</sup>

«این قوم، دین و حیا ندارند و کتاب «الصراع بین الاسلام والوثنية» برای رسوایی آنان کفایت می‌کند.»

در پاسخ باید گفت:

اگر همه دانش امام جماعت و خطیب مسجد الحرام همین باشد، چه انتظاری می‌توان از مستمعانی



داشت که پای منبر او می‌نشینند؟! اما تهمت‌هایی که به شیعه دوازده امامی نسبت داده، از بزرگترین و نارواترین تهمت‌هایی است که تا کنون شنیده شده. این تهمت‌ها به امتی نسبت داده شده که خداوند یکتا و سبحان را می‌پرستند، به انبیای الهی و در صدر آنان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، کتاب و سنت او و دین اسلام ایمان دارند. این امت به امین بودن جبرئیل باور قلبی دارند؛ زیرا خداوند او را چنین می‌ستاید:

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۴۴</sup>

«(آنها می‌گویند: چون فرشته‌ای که وحی را بر تو نازل می‌کند، جبرئیل است، و ما با جبرئیل دشمن هستیم، به تو ایمان نمی‌آوریم! پس) بگو: «کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست) چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند و هدایت و بشارت است برای مؤمنان.»

﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾<sup>۴۵</sup>

«کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است؛ و خداوند دشمن کافران است.»

شیعیان شبانه روز قرآن را تلاوت می‌کنند، با این وجود چگونه می‌توانند جبرئیل امین را به خیانت متهم سازند؟!

اکنون به واکاوی ریشه این تهمت می‌پردازیم. سرچشمه این تهمت، روایتی است که از شعبی (متوفای سال ۱۰۳ق.) نقل شده و در آن آمده است:

«اليهود تبغض جبرئيل و تقول: هو عدونا من الملائكة، وكذلك الرافضة تقول: غلط جبرئيل في الوحي إلى محمد بترك علي بن أبي طالب»<sup>۴۶</sup>

«یهودیان از جبرئیل متنفرند و می‌گویند: جبرئیل دشمن ما در میان فرشتگان است. رافضیان نیز می‌گویند: جبرئیل در رساندن وحی به محمد صلی الله علیه و آله دچار اشتباه شده و باید وحی را به علی بن ابی طالب می‌رساند.»

این روایت به نقل از شعبی آمده و به دلایل زیر بی ارزش و جعلی است:

۱. شعبی شیعیان را «رافضه» می‌نامد. حال آنکه به گفته مورخان اهل سنت، این صفت زشت در زمان قیام زید بر ضد حکومت اموی و در سال ۱۲۲ق. یعنی ۱۹ سال

پس از وفات شعبی به شیعیان نسبت داده شده است. پس دو احتمال در اینجا وجود دارد؛ اول این که این لقب پیش از قیام زید و در زمان حیات شعبی مشهور شده که البته روایات نقل شده از آن دوره خلاف این امر را تأیید می‌کنند. احتمال دوم این که روایت، ساختگی و جعلی است. البته این احتمال قوی‌تر است.

۲. در سند این روایت عبد الرحمان بن مالک بن مغول وجود دارد. او از سوی علمای رجال و حدیث شناسان مورد جرح و تعدیل قرار گرفته است. احمد و دارقطنی گفته‌اند که او متروک [متهم به کذب] است. ابو داود در جایی می‌گوید: او کذاب است و در جای دیگر می‌گوید: او جاعل حدیث است. نسائی و دیگران درباره او می‌گویند: ثقه نیست.<sup>۴۷</sup>

خواست خداوند متعال به رسوا کردن این دروغگوی بزرگ تعلق گرفته است. زکریا بن یحیی ساجی با سند خود او و به نقل از پدرش و او به نقل از شعبی روایت می‌کند که گفت: «یک زیدی کوچک را به من تحویل دهید. من از آن یک رافضی بزرگ می‌سازم!» زهی این جمله را از وی نقل می‌کند و درباره‌اش اینگونه می‌نویسد: «فرقة زیدیه (قیام زید بن علی) مدتها بعد از شعبی به وجود آمد.»<sup>۴۸</sup>

۳. کسی که ادعای نبوت شخصی را می‌کند، پیامبر او بی شک باید از سوی پروردگاری منصوب شده باشد. اکنون باید پرسید: آیا این پروردگاری که فرستاده خود را به سوی پیامبرش می‌فرستد، نمی‌داند که او ساده لوح و جاهل است و مخاطب خود را از اشخاص دیگر تشخیص نمی‌دهد؟! اگر این پروردگار واقعاً این موضوع را نمی‌داند، به هیچ وجه شایسته الوهیت و پرستش نیست. اما اگر این موضوع را می‌داند و فرستاده خود را با آگاهی از این موضوع گسیل می‌دارد، باید گفت: این چگونه پروردگاری است که شخصی را به عنوان فرستاده خود برگزیده که او امرش را اجرا نمی‌کند؟!<sup>۴۹</sup>

۴. آیا هزاران مناره و مسجدی که متعلق به شیعیان است و شبانه روز آوای «أشهد أن محمداً رسول الله» از آن به گوش می‌رسد، دلیلی بر ساختگی و دروغ بودن این موضوع نیست.

کتاب‌های عقاید و فقه شیعه، سرتاسر آفاق را در نور دیده و در همه جا قابل دسترسی است. در هیچ یک از این کتاب‌ها نمی‌توان کوچکترین اشاره‌ای به این دروغ بزرگ پیدا کرد. ما حتی این موضوع را از یاهو گوینان مذهب مخالف نیز قبول نمی‌کنیم و تنها نام یک منبع را می‌خواهیم که آن‌ها این سخنان و دروغ‌ها را از آن منبع نقل کرده باشند.<sup>۴۹</sup>

## ۲. نسخ احکام دین از طریق بداء:

بداء، حقیقتی قرآنی است که آیات فراوانی در تأیید آن وجود دارد و بدین معناست که هر سرنوشتی برای انسان قابل تغییر است. بر این اساس انسان می‌تواند تقدیر و سرنوشت خود را با انجام اعمال خوب و بد تغییر دهد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۵۰</sup>

«و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.»

آیات دیگری نیز از این دست وجود دارند و بیانگر این نکته هستند که انسان می‌تواند با اعمال خود مسیر سرنوشت خویش را به سمت خیر یا شر تغییر دهد. خداوند نیز در قرآن کریم به این نکته اشاره می‌کند:

﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾<sup>۵۱</sup>

«خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند؛ و «امّ الکتاب» [= لوح محفوظ] نزد اوست!»

آنچه گفتیم، حقیقت بداء بود؛ اما اگر کسی این واژه را برای خدا به کار گیرد؛ یعنی بگوید: «بدا لله»، باز هم به پیامبر مکرم اسلام ﷺ اقتدا کرده است. بخاری در صحیح خود از ابو هریره نقل می‌کند که از پیامبر خدا ﷺ چنین شنید:

﴿إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَىٰ بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الْأَبْرَصَ...﴾<sup>۵۲</sup>

«سه نفر در بنی اسرائیل بودند که پیسی و کچلی و کوری داشتند. برای خداوند «بدا» حاصل شد که آنها را به این مرض مبتلا سازد، از این‌رو یکی از فرشتگان را به سوی آنها برانگیخت. این فرشته نزد فرد مبتلا به پیسی آمد...»

روشن است که عبارت «بدا لله» در فرمایش حضرت رسول ﷺ، در معنای حقیقی خود؛ یعنی آشکار شدن برای او بعد از مخفی بودن، به کار نرفته است. اگر این عبارت در معنای اصلی خود به کار میرفت، با این آیه در قرآن کریم دچار تعارض می‌شد:

﴿وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾<sup>۵۳</sup>

شماره ۸۵ پاییز ۱۳۹۲

«پروردگارا! تو می‌دانی آنچه را ما پنهان و یا آشکار می‌کنیم؛ و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست!»

بی شک این تعبیر، تعبیری مجازی، مانند آیات زیر است. در این آیات، مشاکله<sup>۵۴</sup> در تعبیر یا نوعی تشبیه و مجاز به کار رفته است:

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا﴾.<sup>۵۵</sup>

«آنها پیوسته حيله می‌کنند و من هم در برابر آنها چاره می‌کنم.»

﴿سُوا اللَّهَ فَتَسِيهُمُ﴾.<sup>۵۶</sup>

«خدا را فراموش کردند و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (و رحمتش را از آن‌ها قطع نمود.»

پیروان همه مذاهب اسلامی با «بداء» موافق‌اند. ما حقیقت این موضوع را در سطرهای پیشین به اختصار نوشتیم، اما ابوالقاسم بلخی، متکلم معتزلی (متوفای سال ۳۱۹ق.) بداء را به شیعه نسبت می‌دهد و می‌گوید: «ائمه تعیین شده، گمان می‌کنند که نسخ و تبدیل قرآن به آن‌ها واگذار شده است. برخی، از این هم تجاوز کرده و با این سخن خود از دین خارج شده‌اند. آن‌ها می‌گویند: نسخ احکام دین از راه بداء جایز است؛ یعنی خداوند حکمی را صادر می‌کند در حالی که نسبت به آن موضوع جهل دارد. پس از آنکه جهل وی به علم تبدیل شد، حکم صادر شده را تغییر می‌دهد. همچنین هنگامی که خداوند می‌خواست این حکم را صادر کند، هیچ قصدی برای تغییر، تبدیل یا نسخ آن نداشت؛ زیرا از نظر آنان [شیعه]، خداوند متعال تنها زمانی نسبت به یک موضوع علم دارد که آن موضوع به وقوع بپیوندد، مگر اموری که تقدیر کرده و با علم تقدیر و سرنوشت، از آن آگاه است. آن‌ها بدون اینکه تدبر کنند، معتقدند که آیات مدنی، آیات مکی را نسخ می‌کند.»

شیخ طوسی این سخن را از بلخی نقل می‌کند و در ادامه می‌گوید: «گمان می‌کنم منظور او شیعه امامیه بوده است؛ زیرا در میان امت اسلامی تنها شیعه به انتصابی بودن ائمه علیهم‌السلام باور دارند. اگر منظور ابوالقاسم بلخی، شیعه باشد، باید بگویم همه آنچه که به آنان نسبت داده باطل و تهمت به آن‌ها است؛ زیرا آنان نسخ توسط هیچ یک از ائمه علیهم‌السلام را جایز نمی‌دانند و هیچ یک از آن‌ها معتقد به حدوث علم خداوند نیستند.»<sup>۵۷</sup>

افزون بر این عدم آگاهی از عقاید شیعه در موضوع بداء، به کتاب‌های علمای معاصر اهل سنت نیز سرایت کرده است، اما ما قصد نداریم به آن‌ها پردازیم. در واقع نزاع شیعه و سنی در موضوع بداء، نزاعی فکری و عمیق نیست بلکه تنها لفظی و سطحی است.

یکی از علمای اهل سنت از معنا و حقیقت بداء از من سؤال کرد. من کتاب های «أوائل المقالات» و «شرح عقائد الصدوق» نوشته شیخ مفید را به او دادم. او کتابها را از من گرفت، مطالعه کرد و پس از شش روز برای من بازگرداند و گفت: علمای اهل سنت نیز به بداء - به معنایی که در این دو کتاب وجود دارد - معتقد هستند و آن را قبول دارند.

### ۳. متهم کردن شیعیان با تهمت های ناروا:

از دوره بنی امیه تا کنون، شیعیان همواره هدف تهمت های ناروا و باطل بوده اند. یکی از برجسته ترین کسانی که این تهمت های دروغ را به شیعیان نسبت داده، ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» است. در کتاب «ابن تیمیه فکراً و منهجاً» برخی از تهمت هایی را که او به شیعیان نسبت داده، ذکر کردیم، اما نمی توانیم همه آن تهمت ها را در این مقاله بیان کنیم؛ از این رو به ذکر دو تهمت بسنده می کنیم: ۱. ابن تیمیه می گوید: «از ناآگاهی شیعیان همین بس که برخی از آن ها از نهری که یزید حفر کرده آب نمی نوشند!»

در پاسخ این حرف باید گفت: تا کنون نه در کتابی دیده و نه از هیچ یک از اساتید شنیده ام که شیعه از نهر حفر شده توسط یزید آب ننوشد. ابن تیمیه از کجا این موضوع را نقل کرده است؟!

۲. ابن تیمیه می گوید: «یکی دیگر از ناآگاهی های شیعیان این است که عدد «۱۰» را نحس می دانند و از تلفظ آن نفرت دارند. حتی در ساخت و ساز نیز از ده ستون یا ده پایه استفاده نمی کنند!»

در پاسخ این تهمت، تنها به این آیه از قرآن کریم اشاره می کنیم که می فرماید:

﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ اقْتَرَى﴾<sup>۵۸</sup>

«و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست خورده) می شود!»

### ۵. جهل نسبت به مفاهیم اسلامی

گرچه اولین دلیل برای پیدایش تکفیر، جهل و نا آگاهی نسبت به مذهب تکفیر شونده بود، اما دلیل دیگری نیز برای این امر وجود دارد که همان جهل نسبت به برخی مفاهیم اسلامی است. مفاهیمی که باعث تکفیر دیگر مذاهب می شود. در صدر این مفاهیم دو عنوان زیر است:

۱. عبادت ۲. بدعت

بسیاری از وهابیان، قاطبه مسلمانان را تنها به دلیل عدم آگاهی از معنای این دو واژه، تکفیر می کنند. آنان توحید در عبادت را به گونه ای تفسیر می کنند که حتی بر خود آنان نیز قابل انطباق نیست. برای

آشکار شدن حقیقت توحید در عبادت، تحلیل مختصری در باره این موضوع خواهیم داشت: بدون شک، توحید در عبادت، از مراتب توحید است. انسان موحد کسی است که خداوند متعال را از نظر ذات، خلق، تدبیر و عبادت، یکتا بداند؛ خدایی که واحد است و نظیر و رقیبی ندارد. هیچ خالق و مدبری جز او نیست و پرستش مختص ذات اوست. هر کسی که خداوند را در هر یک از این مراتب، یکتا نداند، موحد نیست چه رسد به این که مسلمان یا مؤمن باشد. توحید در عبادت جایگاهی رفیع و بزرگ کسب کرده تا آنجا که به علت غایبی بعثت انبیا تبدیل شده است. خداوند متعال می‌فرماید:<sup>۵۹</sup>

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾<sup>۶۰</sup>

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾<sup>۶۱</sup>

«ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید».

بر این اساس هیچ بحثی در کبرای این مسأله نیست. با استناد به آیه: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»<sup>۶۲</sup> بدون شک، پرستش مختص خداوند سبحان است. سخن گفتن در باره تعریف منطقی عبادت، باید جامع افراد و مانع اغیار باشد. اما متأسفانه این افراد، حد و مرز عبادت را به گونه‌ای تعیین نکرده‌اند که با امور دیگر اشتباه نشود. اکنون برخی از تعاریف «عبادت» در کتاب‌های تفسیر و فرهنگ لغت را ذکر خواهیم کرد:

### تعریف زبان‌شناسان:

زبان‌شناسان عرب، تعاریف زیر را از واژه «عبادت» ارائه کرده‌اند:

۱. العبادة؛ «أصل العبودية الخضوع والتذلل»؛<sup>۶۳</sup> «اصل عبادت خضوع و خاکساری است.»
۲. العبودية؛ «إظهار التذلل، و العبادة أبلغ منها لأنها غاية التذلل»؛<sup>۶۴</sup> «عبودیت اظهار خاکساری است. عبادت از عبودیت بلیغ‌تر است؛ زیرا عبادت، نهایت خاکساری است.»
۳. العبادة؛ «الطاعة»؛<sup>۶۵</sup> «عبادت به معنای طاعت است.»

با مراجعه به فرهنگ لغت‌های دیگر، معانی مشابهی را خواهیم دید.

برای هیچ کس پوشیده نیست که اگر عبادت به معنای خضوع و خاکساری باشد، مصیبت و بلا بشر را فراخواهد گرفت؛ زیرا مردم به شکل عادی به یکدیگر خضوع می‌کنند. فرزند در برابر پدر و مادر،

سرباز در برابر فرمانده و دانش آموز در برابر معلم خاضع و خاشع‌اند. بر اساس این تعریف هیچ انسان «موّحد»ی در پهنه گیتی وجود ندارد! حتی خود وهابیان نیز موحد نیستند.

### تعریف مفسران:

۱. صاحب تفسیر «المنار» می‌گوید: «عبادت نوعی خضوع است که به حد اعلای خود رسیده. این خضوع، ناشی از احساسی است که در برابر عظمت و قدرت معبود به قلب انسان دست می‌دهد. عظمتی که سرچشمه آن مشخص نیست و قدرتی که فهم و خرد به کنه حقیقت آن راه نمی‌برد.» بدون شک این تعریف جامع اطراف و مانع اغیار نیست. برخی از مصادیق عبادات دارای خضوع شدید نیستند و به حد اعلای آن نمی‌رسند؛ مانند نماز مردم عادی و عوام. هر چند که عمل آنان عبادت است. به همین دلیل می‌گوییم این تعریف جامع اطراف نیست.

چه بسا خضوع عاشق در برابر معشوقه خود و یا سرباز در برابر فرمانده‌اش شدیدتر از خضوع بسیاری از مؤمنان در برابر پروردگار باشد. اما این خضوع را نمی‌توان عبادت شمرد؛ از این رو، معتقدیم این تعریف مانع اغیار نیست.

۲. شیخ الأزهر می‌گوید: عبادت، خضوع نامحدود در برابر عظمت نامحدود است.<sup>۶۶</sup> این تعریف نیز همان اشکالات تعریف اول را دارد.

افزون بر این تعاریف که با واقعیت عبادت مطابقت ندارند، می‌توان به سجده فرشتگان برای آدم اشاره کرد. این سجده در نهایت خضوع و خشوع بوده؛ اما هیچ یک از این فرشته‌ها، کمترین انحرافی از مرز توحید نداشته‌اند. از طرفی یعقوب و فرزندان او به یوسف سجده کردند، اما آنان نیز به پروردگارشان شرک نورزیدند. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌گوید: ﴿وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا﴾<sup>۶۷</sup> «و همگی به خاطر او به سجده افتادند.»

بر این اساس، عبادت باید به شکلی منطقی تعریف شود و جامع افراد و مانع اغیار باشد. تا هر نوع بهانه‌ای از وهابیان سلب شود؛ زیرا آن‌ها هر نوع خشوع و خضوع یا هر دعایی را برای انبیا و اولیا به منزله عبادت و پرستش آنان می‌دانند. اگر هنگام زیارت حرمین شریفین؛ مکه و مدینه به سخنان وهابیان دقت کنیم، بیش از هر واژه‌ای، واژه «شرک» و «بدعت» را می‌شنویم؛ گویا این قوم جز شرک و بدعت چیزی در چنته ندارند!

### تعریف صحیح عبادت:

دانستیم که تعاریف ارائه شده برای این مفهوم، جامع و مانع نیستند و شناخت قیده‌های موجود در آن برای تعریف عبادت ضروری است؛ زیرا عبادت، خضوع محض نیست؛ بلکه خضوعی است که

از باوری ویژه سرچشمه گرفته است. این موضوع همان ویژگی عبادت است که آن را از احترام و بزرگداشت متمایز می‌سازد. اکنون به تعدادی از این قیده‌ها اشاره می‌کنیم:

### ۱. عبادت یعنی خضوع ناشی از اعتقاد به الوهیت معبود

آنچه عبادت را از مفاهیم مشابه متمایز می‌سازد، اعتقاد ویژه به خدایی معبود است؛ چه این خدا، پروردگار عالمیان باشد، چه خدایی ساختگی. هر چند از دید کسانی که آن را می‌پرستند، خدایی واقعی است. این تعریف، شامل هر نوع عبادت درست و نادرستی می‌شود. عبادت انسان مؤمن، کاملاً آشکار است؛ زیرا خضوع او، از باوری عمیق به خدایی آن معبود سرچشمه می‌گیرد. نقطه مقابل این عبادت، عبادتی است که بت‌پرستان انجام می‌دهند. بت پرست با این تصور در برابر بت‌ها خضوع می‌کند که آن‌ها خدایانی کوچک هستند و خدایی بزرگتر آن‌ها را آفریده است. از این رو، است که در زمان دعوت پیامبر ﷺ به پرستش خداوند یکتا، مشرکان انگشت حیرت به دهان گزیدند و گفتند:

﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِيَّاهَا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾<sup>۶۸</sup>

«آیا او به جای اینهمه خدایان، خدای واحدی قرار داده؟! این برآستی چیز عجیبی است!»

آیه زیر به منزله استدلالی برای این قید است و عبارت ﴿مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ در آن، عبادت را تنها مختص خدای یکتا می‌داند و تأکید می‌کند که خدایی جز او نیست: ﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾<sup>۶۹</sup>

پیشتر ثابت کردیم که واژه «اله» از نظر معنایی با لفظ جلاله «الله» پا به پا می‌آید با این تفاوت که لفظ جلاله «الله» علم است؛ اما واژه «اله» اسم جنس است. این واژه، هم شامل خدای یکتا و هم شامل خدایان ساختگی می‌شود، اما واژه «اله» تنها به دلیل لزوم عقلی به معنای «معبود» شهره شده، نه به این دلیل که معنای واقعی آن است. البته معنایی که از واژه «اله» به ذهن متبادر می‌شود، همان معنایی است که از لفظ جلاله «الله» متبادر می‌شود و تنها تفاوت آن‌ها در اسم جنس بودن «اله» و علم بودن «الله» است.

### ۲. عبادت یعنی: خضوع برای چیزی به دلیل پروردگار بودن آن<sup>۷۰</sup>

عبادت، عبارت است از خضوعی که سرچشمه آن «پروردگار» بودن معبود است. پروردگاری که مالک امور انسان است و تدبیر و تربیت آن را به عهده دارد. این دو ویژگی از ویژگی‌های پروردگار است؛ به عنوان مثال، مسئول امور خانه، کدخدا و پرورش دهنده اسب نیز مسئولیت تربیت و تدبیر خانه، روستا و اسب خود را به عهده دارند.



آیه زیر به منزله استدلالی برای این قید است و عبارت ﴿وَأَنَا رَبُّكُمْ﴾ در آن، استدلالی برای وجوب عبادت است و ثابت می‌کند که عبادت تنها به خدای یکتا اختصاص دارد. این عبارت تأکید می‌کند که پروردگاری جز «الله» سبحانه و تعالی نیست. او پروردگار عالمیان و پروردگار خدایان دروغین است:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾<sup>۷۱</sup>.

«این (پیامبران بزرگ و پیروانشان) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف)؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا پرستش کنید!»

### ۳. عبادت یعنی: خضوع در برابر کسی که مسئولیت یکی از امور انسان را به عهده دارد

خضوع محض، عبادت به شمار نمی‌رود، مگر این که از باوری عمیق و ویژه نسبت به معبود سرچشمه بگیرد. باور به این که معبود، مسئولیت یکی از امور انسان را در دنیا و آخرت به عهده دارد.

بر این اساس عبادت بر دو پایه استوار است:

۱. خضوع با جوارح؛ مانند دست، سر، کلام و ...
۲. خضوع باطنی؛ یعنی باور ویژه به این که معبود، خدا یا پروردگاری است که مسئولیت یکی از امور زندگی دنیا و آخرت انسان به عهده اوست.

تعریفی که ابن عاشور ذکر کرده، بهترین تعریف از عبادت به شمار می‌رود. وی می‌گوید: اظهار خضوع برای معبود و باور به این که او مالک ذاتی و دائمی نفع و ضرر عابد است؛ به عبارت دیگر، معبود همانطور که خداوند سخن فرعون را نقل می‌کند، همان «اله» است:<sup>۷۲</sup>

«وَقَوْمُهُمْ لَنَا عَابِدُونَ»<sup>۷۳</sup> «در حالی که قوم آنها بردگان ما هستند؟!»

### درخواست از انسان‌های صالح به معنای عبادت آنان نیست.

دعا و درخواست از انسان‌های صالح دو نوع است؛ هر چند که نوع اول در میان مسلمانان وجود ندارد:

۱. درخواست از انسان‌های صالح و خضوع در برابر آن‌ها، با این اعتقاد که آلهه یا پروردگار هستند یا سرنوشت درخواست کننده در دنیا و آخرت به دست آنان است. بدون تردید دعا و درخواست با این قید، عبادت آنان به شمار می‌رود؛ اما در عرصه زمین هیچ مسلمانی، انسان‌های صالح را با این قیدها دعا نمی‌کنند.
۲. درخواست از آن‌ها با این اعتقاد که آنان انسان‌های صالح هستند و از آنجایی که در نزد خداوند منزلت و جایگاه ویژه دارند، دعایشان مستجاب می‌شود و شفاعتشان

شماره ۱۵۸ پاییز ۱۳۹۲

مورد قبول قرار می‌گیرد. درخواست و دعا با این معنا، از نوع توسل به یکی از وسیله‌هایی است که قرآن کریم در آیه زیر به آن دعوت کرده است:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾<sup>۷۴</sup>

«و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.»

اگر کسی بپرسد: این آیه ناظر به زمان حیات پیامبر ﷺ است و چه ارتباطی به پس از رحلت ایشان دارد؟ در پاسخ باید گفت:

اولاً: این آیه به زمان حیات پیامبر ﷺ اختصاص ندارد، بلکه به گواهی سیره مسلمانان، آیه شامل پس از رحلت ایشان نیز می‌شود.

ثانیاً: حتی اگر فرض کنیم که آیه به زمان حیات پیامبر ﷺ اختصاص دارد؛ اما سخن ما در اینجا به درخواست از انسان‌های صالح - با این باور که بندگان گرامی خداوند هستند - اختصاص دارد. اگر این درخواست، عبادت آنان به شمار رود، بدون تردید در زمان حیات آنان نیز عبادت به شمار می‌رود. از این رو، زندگی و مرگ، معیار توحید و شرک نیست. حتی اگر معیار هم باشد، معیار انتفاع و عدم انتفاع است. بنابر این درخواست انسان از زندگان سودمند و نافع است و درخواست از مردگان بدون سود. کجای این به معنای شرک است؟!

از آنچه گفتیم، معلوم شد که سخن ابن جبرین در توصیف شیعیان دوازده امامی، از جهل او نسبت به مفهوم عبادت سرچشمه می‌گیرد. وی می‌گوید: «اغلب رافضیان مشرک هستند؛ زیرا در سختی و راحتی و در همه حال، همواره علی بن ابی طالب را صدا می‌زنند و از او طلب یاری می‌کنند. ما بارها شنیده‌ایم که حتی در عرفات و سعی و طواف نیز فرزندان او را صدا می‌زنند و از آنان یاری می‌جویند. این خود به منزله شرکی بزرگ و خروج از اسلام است. شیعیان به واسطه این کار مرتد و مستحق مرگ هستند؛ زیرا علی ابن ابیطالب و فرزندان او را پروردگار، خالق و دارای تصرف در هستی دانسته‌اند!»

در پاسخ باید گفت: همه آنچه که ابن جبرین می‌گوید، ناظر به شرط اول - یعنی درخواست با اعتقاد به خدا یا پروردگار بودن آنان - است. نه تنها شیعیان - که خداوند یکتا را با برترین مصادیق توحید می‌پرستند - بلکه هیچ یک از مسلمانان، به پروردگاری، خالق بودن یا تصرف علی بن ابی طالب، اعتقاد ندارند.

﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾<sup>۷۵</sup>

«سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود! آنها فقط دروغ می‌گویند!»

شیخ ابن جبرین و دیگر شیوخ وهابی، با چنین فتواهای باطل و بی پایه و اساس، قتل عام گروهی از مسلمانان موحد را - که تعداد آنان بالغ بر دویست میلیون است و یک سوم یا یک چهارم مسلمانان را تشکیل می‌دهند - مباح می‌دانند.

هیاهو و غوغایی که از ائمه جماعت مسجد نبوی یا مسجد الحرام و اطراف آن شنیده می‌شود و با زشتی و وقاحت، عموم مسلمانان، به ویژه شیعیان را تکفیر می‌کنند، ناشی از جهل آنان نسبت به معنای شرک در عبادت است. آنان تصور می‌کنند که خضوع در برابر ضریح پیامبر مکرم اسلام ﷺ به منزله عبادت ایشان است. اما این کوته فکran متحجر، حتی توان تشخیص و فهم تفاوت عبادت و پرستش پیامبر ﷺ با تکریم و بزرگداشت ایشان را ندارند؛ بزرگداشتی که خداوند در قرآن به آن دستور داده و فرموده:

﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۷۶</sup>

«پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاری‌اش کردند و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگاران اند.»

سه ضمیر موجود در آیه، به پیامبر ﷺ باز می‌گردد. مراد از تعزیر در آیه، یاری و نصرت پیامبر ﷺ نیست؛ بلکه تکریم و بزرگداشت ایشان است؛ زیرا در آیه با عبارت «وَنَصَرُوهُ»، صراحتاً به یاری و نصرت اشاره شده است.

### دعا و درخواست از انسان‌های صالح در احادیث نبی مکرم اسلام ﷺ

چگونه ابن جبرین و دیگر شیوخ وهابی اصرار دارند که دعا و درخواست از انسان‌های صالح شرک است و عبادت آن‌ها به شمار می‌رود، حال آنکه پیامبر ﷺ به مرد ناینایی آموخت تا در دعاهایش به ایشان متوسل شود؛ «عثمان بن حنیف نقل می‌کند: مردی ناینایی نزد پیامبر ﷺ آمد و به ایشان گفت: از خدا بخواه مرا شفا دهد. پیامبر ﷺ فرمودند: اگر خواستی دعا می‌کنم اما اگر صبر کنی برای تو بهتر است. مرد گفت: از خدا بخواه تا به من سلامتی دهد. از این رو پیامبر ﷺ به او دستور داد تا به نیکی وضو بگیرد و دو رکعت نماز به جای آورد و پس از نماز این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتُوجِّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ فَتَقْضِي لِي، اللَّهُمَّ سَمِّعْهُ فِيَّ»

ابن حنیف گوید: «به خدا سوگند ما هنوز مشغول صحبت بودیم و پراکنده نشده بودیم که مرد ناینایی

بازگشت، گویا هیچ ناراحتی‌ای نداشته است.»

هیچ تردیدی در صحت سند این حدیث وجود ندارد و تا کنون هیچ کس در صحت آن شک نکرده است. حتی شیخ الرفاعی، وهابی معاصر که همواره در پی تضعیف احادیث مربوط به توسل است، به صحت این حدیث اقرار دارد. او می‌گوید: «بدون شک این حدیث صحیح و مشهور است.»<sup>۷۷</sup> روایتی را که احمد بن حنبل<sup>۷۸</sup>، ابن ماجه<sup>۷۹</sup>، ترمذی<sup>۸۰</sup>، نسائی، بیهقی، طبرانی و حاکم نیشابوری<sup>۸۱</sup> نقل کرده باشند، چگونه می‌تواند از نظر آنان صحیح و مشهور نباشد؟!

اما معنای حدیث کاملاً واضح است. اگر این حدیث را به کسی نشان دهیم که به زبان عربی تسلط دارد، از اندیشه‌ای پاک و روشن برخوردار است و از مجادلات و شبهات وهابیان به دور است، سپس از او بپرسیم: پیامبر ﷺ با یاد دادن این دعا به مرد نابینا، به او چه دستوری داد؟ حتماً خواهد گفت: پیامبر ﷺ به او آموخت که بگوید: «يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي» آیا این دعا مصداق درخواست از انسانهای صالح و صدا کردن آنان در هنگام سختی نیست؟ اگر این کار شرک است، پس چگونه پیام آور توحید، به امت خود می‌آموزد تا در هنگام سختی به ایشان توسل کنند؟! عجیب تر اینکه عثمان بن حنیف این دعا را به شخص دیگری نیز یاد داد. آن شخص مدتی بود که در طلب حاجتی نزد عثمان بن عفان می‌رفت اما عثمان به او توجهی نمی‌کرد و حاجت او را برآورده نمی‌ساخت. اما هنگامی که ابن حنیف این دعا را به آن مرد آموخت و مرد به آن عمل کرد، حاجتش برآورده شد.<sup>۸۲</sup>

### معنای عبارت: «الدعاء مخ العبادة»

برخی از وهابیان با دروغ و فریب در پی تشویش افکار عمومی هستند. آن‌ها می‌گویند که واژه «دعا» مرادف واژه «عبادت» است. استدلال آنان نیز این حدیث از پیامبر ﷺ؛ یعنی «الدعاء مخ العبادة» است. آن‌ها می‌گویند توسل به انسان صالح و درخواست از او به هر معنایی که باشد، عبادت است. این سخن از مغالطه‌های آشکار آنان است؛ زیرا دعا گاهی به معنای عبادت به کار رفته و گاهی نیز به معنای درخواست و طلب. به عنوان مثال مؤمن آل فرعون<sup>۸۳</sup> قوم خود را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید:

﴿وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ﴾<sup>۸۴</sup>

«ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می‌کنم، اما شما مرا به سوی آتش فرا می‌خوانید؟!»

خداوند متعال نیز از قول پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿إِذْ تَضَعُونَ وَلَا تَلُونَنَّ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ﴾<sup>۸۵</sup>

«(به خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا می‌رفتید؛ و جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند؛ و از شدت وحشت،) به عقب ماندگان نگاه نمی‌کردید و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد.»

خداوند متعال همچنین می‌فرماید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾<sup>۸۶</sup>

«باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی کنند!»

افزون بر آیاتی که ذکر شد، ده‌ها آیه دیگر نیز وجود دارد که در آن‌ها واژه «دعا» به معنای «طلب و درخواست» به کار رفته است. اما باید به این نکته اشاره کرد که منظور روایت «الدعاء مخ العبادة»، دعا و طلب از خداوند است نه طلب کودک از مادر خود یا مخدوم از خادم. از آنجا که این گفتار کوتاه، مجال ذکر ادله‌های دیگر در باره جواز توسل به انسان‌های صالح و درخواست از آن‌ها را به ما نمی‌دهد، به یک روایت در این باره اکتفا کردیم که برای اثبات موضوع کفایت می‌کند.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. فاطمه بنت اسد، مصطفی محمدی اهوازی، قم، انتشارات نور السجاده، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۷

۲. مائده: ۷۷

۳. تاریخ بغداد ج ۲، ص ۱۶۳

۴. ابو بکر عبد الله بن سلیمان بن الأشعث السجستانی (۲۳۰-۳۱۶ ق.م.) ابن عدی می‌گوید: در ابتدا به او نسبت ناصبی بودن می‌دادند، به همین دلیل ابن الفرات وی را از بغداد به واسط تبعید کرد؛ اما ابن عیسی وی را از تبعید بازگرداند و وی شروع به نقل حدیث نمود و فضایل علی را بیان کرد. در ادامه به مذهب حنبلی گرایید و در آخر شیخ آنان شد. به ابن جریر طبری گفتند: ابن ابی داود برای مردم فضایل امام علی را بیان می‌کند. او گفت: این کار او هیچ ارزشی ندارد و برای منفعت خود یا دفع ضرر از خود است. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۳۰

۵. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷

۶. علی بن عیسی بن داود ابن جراح (۲۴۴-۳۳۴ ق.م.)، وزیر خلیفه مقتدر و قاهر عباسی و یکی از دانشمندان و علمای برجسته و سرشناس اهل بغداد بود. وی کتاب‌هایی نیز دارد؛ از جمله: «دیوان رسائل» و «معانی القرآن» که ابن مجاهد مقری او را در تألیف این کتاب کمک کرد. الأعلام، ج ۴، ص ۳۱۷

۷. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۳۴ (به نقل از بن مسکویه).

۸. همان، ج ۸، صص ۱۳۴-۱۳۵

۹. سید ابن طاووس این ماجرا را از وی در کتاب «الشریف بالمنن فی التعریف بالفتن» مشهور به «الملاحم والفتن»، ۲۶۱، شماره ۳۷۹، فصل ۴۸
۱۰. اعتقاد به این که خداوند نیز در ذات و صفات خود شبیه انسان است. (مترجم)
۱۱. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۰۸
۱۲. همان، ج ۹، ص ۶۱۴، حوادث سال ۴۴۷ ق.
۱۳. همان، ج ۱۲، ص ۱۵۸، حوادث سال ۵۹۶ ق.
۱۴. طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۳۹۱
۱۵. الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۳۷۶
۱۶. فهرست الندیم، ۲۷۱؛ وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۲۸۵
۱۷. الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، صص ۱۰۴ و ۱۰۵، حوادث سال ۴۶۹ ق.
۱۸. کھف: ۱۰۳ و ۱۰۴
۱۹. نساء: ۹۴
۲۰. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۸۶، کتاب مغازی، شماره ۴۲۶۹؛ المصنف، ج ۱۰، ص ۱۷۳، شماره ۱۸۷۲۰
۲۱. در بخاری آمده: «أدیم» و «أدم جمع أدیم است، به معنای پوست و «المقروظ» به معنای رنگ شده با قرظ که دانه‌ای شبیه عدس و ثمره درخت عضاه است.
۲۲. در بخاری آمده: «لم تحصل من تراها». به این معنا که خالص نشده و خاک آن تصفیه نگردیده است.
۲۳. مسند أبی یعلی الموصلی، ج ۲، ص ۳۹۱، شماره ۱۶۳؛ مسند احمد ج ۳، ص ۳۷۱، شماره ۱۰۶۲۵، و در چاپ قدیم آن، ج ۳، ص ۴؛ صحیح بخاری ج ۳، ص ۱۰۷، شماره ۴۳۵۱، کتاب المغازی.
۲۴. سنن أبو داود، ج ۴، ص ۲۲۱، شماره ۴۶۸۷، کتاب السنه.
۲۵. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۶، باب من قال لأخیه المسلم: یا کافر من کتاب الایمان.
۲۶. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۲، شماره ۲۶۳۶، کتاب الایمان.
۲۷. آل عمران: ۱۰۵
۲۸. متوفای سال (۲۶۰ ق.). او یکی از بزرگترین فقها و متکلمان امامیه بود که تألیفات بی شماری داشت. نجاشی درباره او می‌گوید: شأن و ارزش ایشان بیش از آن است که در توصیف ما بگنجد. رجال نجاشی، صص ۳۰۶ و ۳۰۷، شماره ۸۴۰
۲۹. الإيضاح، ص ۲۰۸، مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۲ ق.
۳۰. البواقیت والجواهر، نوشته شعرانی، ج ۲، ص ۱۲۶
۳۱. کتاب الفصل، ابن حزم، ج ۳، ص ۲۹۱
۳۲. المواقف، ص ۳۹۲

۳۳. کتاب الیواقیت والجواهر، ج ۲، ص ۱۲۵، چاپ سال ۱۳۷۸ ق.

۳۴. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷

۳۵. مدیر العام لمركز البحوث والاستشارات العالمية الاسلامية.

۳۶. بقره: ۱۹۱

۳۷. آل عمران: ۱۰۳

۳۸. آل عمران: ۱۰۳

۳۹. به نقل از مجله رساله الثقلین، شماره ۲، سال اول ۱۴۱۳ ق. ص ۸۳-۹۷

۴۰. ق: ۳۷

۴۱. عبدالله القصیمی (۱۹۰۳-۱۹۹۵ م) وهابی ای بود که در آخر عمرش زندیق شد. وی کتابی را با نام «کیف ذلّ المسلمون» [مسلمانان چگونه خوار و ذلیل شدند] تألیف کرد و سپس کتابی به اسم «هنه هی الأغلال» [این است زنجیرها] به رشته تحریر در آورد. کتاب دوم او خشم وهابیان را برانگیخت و برخی از آنان با کتابی به نام «الرد القویم علی ملحد القصیم» به آن پاسخ دادند. از آن به بعد پاسخ به کتاب او رونق فراوانی گرفت تا جایی که در باره او قصیده ها سرورند. در یکی از این قصیده ها بیت زیر سروده شده است:

هذا القصیمی فی الأغلال قد کفرا \*\*\* وفاه بالزریغ والإلحاد مشتهدا

قصیمی در کتاب الأغلال خود کافر شده و سخنان او به الحاد و انحراف مشهور شد.

۴۲. جنگ اسلام و بت پرستی.

۴۳. این ابیات از قصیده شیخ عبدالظاهر أبو السمح امام جماعت و خطیب وقت مسجد الحرام متوفای سال (۱۳۷۰ ق.)،

انتخاب شده است.

۴۴. بقره: ۹۷

۴۵. بقره: ۹۸

۴۶. العقد الفرید، ج ۲، صص ۲۵۰-۲۴۹، تحقیق و تألیف از دکتر مفید محمد قمیحه. این روایت را ابن شاهین (متوفای

سال ۳۸۵ ق.) با سندش از عبدالرحمان بن مالک بن مغول، از پدرش از شعبی نقل می کند. ابن تیمیه نیز آن را در

منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۳ ذکر می کند.

۴۷. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۸۴، شماره ۴۹۴۹

۴۸. همان منبع، در این منبع ذکر شده: (زکریا ساجی نیز از او اینگونه نقل کرده است. عده ای غیر از ساجی نیز آن را

از ابن مثنی نقل کرده اند که در آن به جای واژه «زیدی» از واژه «شعیبی» استفاده شده است. این روایت دوم به واقعیت نزدیک تر است؛ زیرا زیدیه مدت ها پس از شعبی به وجود آمد. ذهبی (رحمه الله تعالی) نام این راوی را نقل نکرده.

افزون بر این ساجی از ثقات بوده و در سال (۳۰۷ ق.) وفات یافته است.

۴۹. ر. ک: «هویه التشیع»، صص ۲۰۶-۲۰۲ دکتر شیخ أحمد الوائلی نویسنده این کتاب، روایت مذکور را مورد بررسی

قرار داده و با حدود یازده دلیل، جعلی بودن آن را به اثبات رسانده است.

۵۰. اعراف: ۹۶

۵۱. رعد: ۳۹

۵۲. صحیح بخاری، ج ۲، صص ۴۰۵ و ۴۰۶، کتاب احادیث الانبیاء، فصل ۵۳، شماره ۲۴۶۴

۵۳. ابراهیم: ۳۸

۵۴. مشاکله از نظر لفظی به معنای موافق، نظیر و هم شکل بودن است اما معنای اصطلاحی این واژه آن است که وقتی دو

چیز همراه هم ذکر شود، از یکی به لفظ دیگری تعبیر شود؛ مانند، تعبیر از کیفر و قصاص به لفظ «سینه» در قول

خداوند متعال: «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا».

۵۵. طارق: ۱۵ و ۱۶

۵۶. توبه: ۶۷

۵۷. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۳ و ۱۴، چاپ نجف اشرف ۱۳۷۶ق.

۵۸. طه: ۶۱

۵۹. انبیا: ۲۵

۶۰. نحل: ۳۶

۶۱. انبیا: ۲۵

۶۲. حمد: ۵

۶۳. لسان العرب: ماده «عبد».

۶۴. مفردات راغب: ماده «عبد».

۶۵. قاموس المحيط: ماده «عبد».

۶۶. تفسیر القرآن الکریم، ص ۷۷. تألیف امام شلتوت.

۶۷. یوسف: ۱۰۰

۶۸. ص: ۵

۶۹. اعراف: ۵۹

۷۰. البیان، آیت الله خوئی، ص ۵۰۳

۷۱. انبیا: ۹۲

۷۲. التحریر والتنویر، ج ۲۷، ص ۴۵

۷۳. مؤمنون: ۴۷

۷۴. نساء: ۶۴



۷۵. كهف: ۵
۷۶. اعراف: ۱۵۷
۷۷. التوصل إلى حقيقة التوسل، ص ۱۵۸
۷۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۳۸
۷۹. سنن ابن ماجه، صص ۳۲۶ و ۳۲۷ شماره: ۱۳۸۵ (او می گوید: ابن اسحاق معتقد است: این حدیث صحیح است).
۸۰. سنن ترمذی، ص ۱۰۲۶ شماره: ۳۵۸۹ (او می گوید: این حدیث حسن، صحیح و غریب).
۸۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۱۳
۸۲. المعجم الکبیر، ج ۹، صص ۳۰ و ۳۱ شماره ۸۳۱۱
۸۳. مؤمن آل فرعون - که نامش «حزقیل» بود - از اقوام فرعون و در دستگاه او بود. مردی که ایمان خود را کتمان کرد تا بتواند در موقع مناسب به حضرت موسی علیه السلام کمک کند.
۸۴. غافر: ۴۱
۸۵. آل عمران: ۱۵۳
۸۶. آل عمران: ۱۰۴

